

تأثیر شعر و اندیشه‌های عمر خیّام بر شعر عبدالوّهّاب البیاتی

فاطمه جمشیدی*

تاریخ دریافت: ۹۶/۶/۴

الناز اسکندری**

تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۰/۸

شهناز امینی چرمهینی***

چکیده

اثرپذیری و اثرگذاری پدیده‌هایی هستند که از دیرباز در میان شاعران و نویسندگان وجود داشته و در آثار آن‌ها منعکس شده‌اند. حکیم عمر خیّام نیشابوری شاعر و فیلسوف قرن پنجم و ششم هجری را به حق می‌توان یکی از اثرگذارترین شاعران بر ادیبان شرق و غرب دانست که بسیاری از ادیبان دیدگاه‌های فلسفی وی را در آثار خود منعکس کرده‌اند. عبدالوّهّاب بیاتی (۱۹۲۶ - ۱۹۹۹م)، شاعر معاصر عراقی تبار - که با ادبیات ایران زمین و به‌ویژه عمر خیّام آشنا بود - وام‌ها از معدن اندیشه ناب خیّام ستانده است. بر همین اساس، پژوهش حاضر که از نوع کیفی است و با روش توصیفی و تحلیلی صورت گرفته، شناساندن زمینه‌های اثرپذیری بیاتی از خیّام و بیان گستره این وام‌ستانی ادبی را بر اساس مکتب فرانسه در ادبیات تطبیقی، وجهه همّت قرار داده است.

کلیدواژگان: ادبیات معاصر، شعر عراقی، شعر فارسی، نامیدی، جبرگرایی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

f.jamshidi@stu.yazd.ac.ir

Eskandari_elnaz@ymail.com

shahnazamini1365@yahoo.com

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه یزد.

** دانش آموخته رشته زبان و ادبیات عربی دانشگاه یزد.

*** کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه اصفهان.

نویسنده مسئول: فاطمه جمشیدی

مقدمه

ادبیات تطبیقی که واژه معادل آن در انگلیسی «Comparative Literature» و کلمه هم‌معنای آن در زبان عربی «الأدب المقارن» است، امروزه شاخه‌ای بااهمیت از ادبیات، یا شاید به تعبیری بهتر و دقیق‌تر، شاخه‌ای مهم از دانش نقد ادبی به شمار می‌آید (فخر، بی‌تا: ۱۰۴) و در تعریف آن دیدگاه‌های مختلفی مطرح شده است از جمله اینکه: «ادبیات تطبیقی شاخه‌ای است از نقد ادبی که از روابط ادبی ملل مختلف با هم و از انعکاس ادبیات ملتی در ادبیات ملت دیگر سخن می‌گوید» (انوشیروانی، ۱۳۸۹: ۱۱)، از این رو می‌توان گفت این شاخه از نقد ادبی به بررسی داد و ستدهای ادبی میان آثار و اندیشه‌های ادیبان در دوره‌های زمانی و در ملت‌های گوناگون می‌پردازد؛ و از این رو می‌توان آن را دارای اهمیت و گستردگی جهانی دانست؛ از این رو پژوهش‌هایی با رویکرد تطبیقی، به دانستن روابط میان ادبیات کشورهای مختلف، و داد و ستدهای ادبی آن‌ها کمک می‌کند.

در پژوهش پیش رو که با روش تحلیلی-توصیفی و استفاده از منابع کتابخانه‌ای صورت گرفته، تلاش بر آن است تا به شیوه تطبیقی و با مقایسه اشعار عبدالوهاب بیاتی و رباعیات عمر خیام، زمینه‌های اثرپذیری بیاتی از اندیشه‌های خیام، شناخته شود و همانندی‌های این وام‌ستانی آشکار گردد؛ از همین رو، در ابتدا ادبیات تطبیقی و دو مکتب مهم آن یعنی مکتب فرانسه و مکتب آمریکا معرفی، و به دنبال آن به زندگی بیاتی و خیام آثار علمی و ادبی و جایگاه آن دو در ادبیات پرداخته شده است. در پایان به اثرپذیری بیاتی در زمینه‌های گوناگون مانند مرگ، ناامیدی، نوشیدن می و باور به جبر و تقدیر پرداخته، و با آوردن نمونه‌هایی تلاش شده است تا نزدیکی و همانندی درونمایه، در موضوعات پیش گفته در شعر خیام و بیاتی نمایانده شود و در نهایت پاسخ سؤالات پژوهشی ذیل تبیین گردد:

۱. محوری‌ترین اندیشه‌هایی که بیاتی از فلسفه خیام برگرفته است در چه مفاهیمی

خلاصه می‌شود؟

۲. بیاتی اندیشه‌ها و مضامین شعری خیام را به چه صورت و برای ارائه چه معانی و

مفاهیمی به کار می‌برد؟

۳. توجه بیاتی به افکار و اندیشه‌های خیّام جز در مضامین شعری در چه موارد دیگری نیز دیده شده است؟

ادبیات تطبیقی چیست؟

ادبیات تطبیقی یکی از کهن‌ترین حوزه‌های تحقیقات ادبی است و به طور مرسوم به حوزه‌ای از پژوهش‌های ادبی نسبت داده می‌شود که در آن آثار ادبی یا ادبایی از دو زبان و ملیت متفاوت، با یکدیگر مقایسه می‌شدند و یکی از آن‌ها تاثیرگذار بر دیگری شمرده می‌شد و در نهایت شباهت میان این دو اثر یا نویسنده مورد نظر به عنوان یافته‌های اصلی پژوهش، مطرح می‌گشت (آریان و همکاران، ۱۳۹۶ش: ۶۰). "ژان ماری کاریه" فرانسوی عقیده دارد که «ادبیات تطبیقی به بررسی پیوندهای آثار ادبی و نویسندگان ملل مختلف و کشف منابع الهام بخش آن‌ها می‌پردازد و بیشتر به دگرگونی‌هایی توجه دارد که یک ملت یا یک نویسنده در آثار دیگر ملت‌ها ایجاد می‌کند» (نظری منظم، ۱۳۸۹ش: ۲۲۴). شرط نخست در مورد ادبیات تطبیقی آن است که مقایسه میان آثاری انجام شود که به زبان‌های گوناگون نوشته شده باشند. در غیر این صورت، این مطالعات از چارچوب پژوهش‌های ادبیات تطبیقی خارج می‌گردد (ندا، ۱۹۹۱م: ۱۰). از این رو می‌توان گفت ادبیات تطبیقی به طور خلاصه عبارت است از بررسی ادبیات ملی و روابط تاریخی آن با ادبیات ملت‌های دیگر، بررسی چگونگی این ارتباط و تأثیر پذیری هر یک از آن‌ها از دیگری، و تأثیر گذاری آن‌ها بر یکدیگر؛ بر این اساس پژوهش در ادبیات تطبیقی بیانگر انتقال ادبیات یک ملت به ملتی دیگر است. این انتقال می‌تواند در زمینه‌ی واژه، موضوع، قالب‌هایی که موضوع‌های ادبی در آن‌ها ارائه می‌شود، شکل‌های هنری بیان ادبیات همچون قصیده، قطعه، رباعی، یا شعر مزدوج، یا داستان و نمایشنامه و مقاله و ... باشد.

پیشینه تحقیق

رباعیات خیّام تا کنون به زبان‌های بسیاری ترجمه شده و شاعران و نویسندگان بسیاری را در شرق و غرب تحت تأثیر قرار داده است؛ از همین رو پژوهش‌های بسیاری

پیرامون این افکار که بیش‌تر گونه‌ای مرگان‌دیشی، دهر‌گرایی و پرسش از آغاز و انجام آدمی را در بر می‌گیرد، انجام پذیرفته و برخی پژوهش‌های تطبیقی نیز برای نشان دادن داد و ستد ادبی میان خیام و دیگران صورت گرفته است که بارزترین آن‌ها عبارت‌اند از:

۱. مقاله «نگاهی به تأثیرپذیری ناظم حکمت از خیام و مولوی» از یعقوب نوروزی (چاپ شده در فصلنامه پژوهش‌های تطبیقی زبان و ادبیات ملل سال اول، شماره دوم، زمستان ۱۳۹۴ش، صص ۴۹ - ۶۳) نویسنده به این نتیجه رسیده است که ناظم حکمت از برخی رباعیات خیام الهام گرفته و اندیشه‌های فلسفی وی را در اشعار خود منعکس کرده است.

۲. در مقاله «مرگ اندیشی خیامی در آثار دو شاعر فارسی و عربی (صلاح عبدالصبور و نادر نادر پور)» از فرامرز میرزایی و همکاران (چاپ شده در مجله جستارهای زبانی، دوره اول شماره اول، بهار ۱۳۸۹ش، صص ۱۵۹ - ۱۷۷) دو دیدگاه بدبینانه و خوشبینانه درباره مرگ بررسی شده است.

اما از پژوهش‌هایی که پیرامون عبدالوهاب بیاتی نوشته شده است، باید موارد ذیل را نام برد:

۱. مقاله «بررسی سیر سوگواره‌ای شکست ابرمرد در دو چکامه از بیاتی و اخوان ثالث» نوشته احمدرضا حیدریان شهری (چاپ شده در مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، شماره ۲۸، پاییز ۱۳۹۲ش، صص ۱۶۱ - ۱۸۶) که در آن، دو چکامه «موت الإسکندر المقدونی» از عبدالوهاب بیاتی و «قصه شهر سنگستان» از اخوان ثالث بازخوانی و از نظر پی‌رنگ، قهرمان داستان و گفتار و واکنش روانی مخاطب، با یکدیگر مقایسه شده‌اند.

۲. مقاله «تأثیرپذیری رمزگرایی عبدالوهاب بیاتی از مولوی» نوشته یحیی معروف و سارا رحیمی پور چاپ شده در مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، شماره ۲۴، پاییز ۱۳۹۱ش، صص ۱۰۹ - ۱۳۹) که در آن تأثیرپذیری بیاتی از منظومه «نی‌نامه» و «دیوان شمس» بررسی شده و مهم‌ترین دستاوردهای این پژوهش تأثیرپذیری بیاتی از میراث عرفانی مولوی، ساختار «نی‌نامه» و رموز مهم آن همچون «نی» و الهام‌گیری از «دیوان شمس» و نمادهایی چون «شمس» و «غزال» است.

۳. مقاله «مفهوم الموت والحرّیة فی شعر البیّاتی» نوشته عبدالرحمن جیلی (چاپ شده در مجله الآداب، شماره اول، ینایر ۱۹۶۵م، صص ۳۴ - ۳۷) که نویسنده در آن به بررسی دیدگاه عبدالوّهّاب بیّاتی درباره مفهوم دو پدیده مرگ و آزادی و پیوند میان آن‌ها پرداخته و به این نتیجه رسیده است که بیّاتی در رابطه با مرگ همچون یک هنرمند عمل کرده نه یک اندیشمند و تحلیلگر و در همه عمر احساس ناخوشایند و دیدگاه بدبینانه‌ای نسبت به این پدیده داشته است.

۴. در مقاله «حاکمیت شب، نگاهی به دو شعر از نیما یوشیج و عبدالوّهّاب بیّاتی» از ابوالحسن امین مقدّسی و شهریار گیتی (چاپ شده در مجله ادب عربی دانشگاه تهران، سال چهارم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۱ش، صص ۱ - ۲۰)، پس از مقایسه دو قصیده «هست شب» از نیما یوشیج و «اللیل فی کلّ مکان» از عبدالوّهّاب البیّاتی نویسندگان به این نتیجه رسیده‌اند که بیّاتی نقاب خیّام را به چهره زده و از حاکمیت و تسلّط شبی ظلمانی و نابودگر شکایت می‌کند و در ضمن این گلایه، توصیفی از فضای سیاه حاکم بر جامعه ارائه می‌دهد.

با توجه به آنچه در این سطور بیان گشت، مشخص می‌شود که موضوع اثرپذیری بیّاتی از حکیم خیّام به صورت پژوهش جداگانه، مورد بررسی قرار نگرفته است؛ هر چند که نویسندگان و پژوهشگرانی به آن اشاره کرده‌اند برای نمونه حیدر توفیق بیضون در کتاب «عبدالوّهّاب البیّاتی أسطورة التیه بین المخاض والولادة» (۱۹۹۳م)، هنگامی که به شرح قصیده «بقایا لهیب» بیّاتی می‌پردازد، به اثرپذیری بیّاتی از خیّام اشاره می‌کند و چنین می‌گوید: «بیش‌تر این قصیده از میراث‌های انسانی و به ویژه شعر عمر خیّام متأثر است، و برای این امر دلیلی بهتر از سخن بیّاتی در این قصیده وجود ندارد آنجا که گفته است: باقی مانده‌های این شراب را در دهان صبحگاهان و برای ساقی بریز» (بیضون، ۱۹۹۳م: ۳۵ و ۳۶). همچنین در کتاب «کارکرد سنت در شعر معاصر عرب» (۱۳۸۹ش) به بررسی نمادها و از جمله خیّام، نیشابور، و عایشه - که در ارتباط با خیّام مطرح است - پرداخته شده است؛ اما درباره اثرپذیری بیّاتی از خیّام سخنی به میان نمی‌آید. در کنار این دو موسی بیدج نیز در مقاله‌ای با عنوان «مشعل‌های نور جان می‌سپارند»، به اثرپذیری بیّاتی از حکیم خیّام اشاره کرده؛ چنین می‌گوید که یکی از شخصیت‌های

بسیار محبوب وی عمر ختیم است و شهر نیشابور نیز آرمانشهر اوست. اندیشه تقابل میان مرگ و زندگی نزد ختیم در شعرهای بیاتی نمود و جلوه می‌یابد و او ختیم را به زندگی هنری خود فرا می‌خواند و از زبان او فریاد بر می‌آورد: جز خدا کسی پیروز نیست. بیاتی تأملات ختیمی از احوال مرگ و فنای جسم را به تأملاتی معاصر و سیاسی مبدل می‌کند و با آن احوال و اوضاع مبارزان و انقلابیون و زندگی و شهادتشان را بازگو می‌کند. بنابراین ایشان نیز به همین کلی‌گویی بسنده کردند و پژوهش جداگانه‌ای ارائه ندادند و به نظر می‌رسد پژوهش حاضر از این جهت که با اشاره به مکتب فرانسوی در ادبیات تطبیقی خط مشی خود را مشخص کرده و به صورت واضح زمینه‌های تأثیرپذیری عبدالوهاب بیاتی را از ختیم برشمرده و با ذکر نمونه‌های شعری به تبیین آن‌ها پرداخته، اقدامی متفاوت و در خور پژوهش است.

شناختنامه عبدالوهاب البیاتی و جایگاه ادبی او

عبدالوهاب بیاتی در سال ۱۹۲۶ در بغداد در محله‌ای انباشته از تهی‌دستان، فروشندگان، کارگران، مهاجران از روستا، و خرده بورژوازی‌ها، به دنیا آمد (الخیات، ۱۹۳۰م: ۱۳۴ و ابواحمد، ۱۹۹۱م: ۲۱۵)؛ محله‌ای که نزدیک به قبرستان بود و به تعبیر خود شاعر، زیستن در چنین محله‌ای بیش‌تر به مرگ شباهت داشت تا زندگی و دیدن صحنه مرگ انسان‌ها برای وی ملموس‌تر از هر صحنه‌ای بود (فوزی، بی‌تا: ۱۶) این شاعر بزرگ پس از یک عمر ادبی بسیار غنی و پرکار سرانجام در آگوست ۱۹۹۹م درگذشت (فوزی، بی‌تا: ۵۶ و الروضان، ۲۰۰۵م: ۳۳۷).

هر پژوهنده‌ای که به مطالعه شعر بیاتی بپردازد، گرایش به مکاتب مختلف همچون رمانتیک، کلاسیک، سوسیالیست و سمبولیک را در شعر وی خواهد دید (فوزی، بی‌تا: ۵۸)؛ او در شعر، نخست سرآمد واقع‌گرایان سوسیالیست بود و سپس به مشرب اومانیسیم و عرفان درآمد. اغلب شعرهای او به زبان‌های انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، روسی، اسپانیایی و زبان‌های دیگر ترجمه شده است (اسوار، ۱۳۸۱ش: ۱۸۱).

از آغاز نهضت شعر آزاد تا نیمه‌های دهه پنجاه میلادی، بیاتی یکی از پرچمداران تحول و نوگرایی بود (همان: ۲۹) و همزمان با تحولات فکری و سیاسی این شاعر، شعر

وی نیز پیشرفت کرد (فوزی، بی‌تا: ۵۸). او در تداعی مسائل گوناگون دارای وسعت تخیل بود و نماینده جنبشی در دگرگونی درونمایه و حوزه معانی محسوب می‌شد. برخی ناقدان در باب ارزش ادبی و فنی کارهای بیاتی چنین گفته‌اند که «عبدالوهاب بیاتی اگر از نظر قالب شعری، انگیزه تحولی نبوده، از نظر اسلوب بیان و حوزه معانی شعری، یکی از برجسته‌ترین چهره‌های جنبش ادبی است و خواننده شعر او، در نخستین تأمل، می‌تواند قلمرو تخیل و توانایی او در تداعی مسائل اجتماعی و تاریخی و اساطیری را دریابد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۵ش: ۶). در عمر شاعری بیاتی، سه دوره مشخص به چشم می‌خورد: دوره نخست با کتاب «ملائکة وشیاطین» آغاز می‌شود (فوزی، بی‌تا: ۶۶). او در این دوره به شعرهای رمانتیک از شاعران گذشته عرب و حتی معاصران امثال نزار قبانی گوشه چشمی دارد. در دوره دوم به مبارزه جاودانه فقر و غنا، ستم‌ساز و ستم‌بین، و به طور کلی داشتن و نداشتن چشم باز می‌کند. و از آنجا که خود تبعیدی است با تمام تبعیدی‌های جهان هم‌صدا می‌شود. و در دوره سوم زندگی شعری خود با پرسش بزرگ‌تری روبه‌رو می‌شود؛ پرسشی فراتر از فقر و غنا و حاکم و محکوم. این پرسش در عبارتی موجز «ستیز میان هستی و نیستی» است. در اینجا است که وی مانند سندباد از سفر دریاها باز آمده، و گنج را در درون خویشتن جست‌وجو می‌کند؛ شایان ذکر است که «سندباد» در شعر بیاتی با «سندباد» که تاجری ماجراجو است، تفاوت‌هایی نیز دارد (همان: ۱۷۱) که ذکر این تفاوت‌ها در این مجال نمی‌گنجد. بیاتی در میان شاعران معاصر بسیار پر کار است؛ مهم‌ترین دفترهای شعر او عبارت‌ند از «ملائکة وشیاطین»، «أباریق مهشمة»، «المجد للأطفال والزیتون»، «أشعار فی المنفی»، «کلمات لا تموت»، «الذی یأتی ولا یأتی»، «الموت فی الحیة»، «عیون الکلاب المیتة»، «الکتابة علی الطین» و کتاب‌هایی چون «تجربتی الشعریة»، «محاكمة فی نيسابور»، «بول الویار»، «مغنی الحبّ والحریة»، «أراغون شاعر المقاومة» (کامل، ۱۹۹۶م: ۳۸۹ - ۳۹۰).

زندگینامه و آثار علمی و ادبی خیام

«بوالفتح و به قولی ابوحفص غیاث الدین عمر پسر ابراهیم نیشابوری معروف به حکیم عمر خیام یا خیامی، حکیم و ریاضیدان و شاعر نامی ایران، در قرن پنجم و اوایل

قرن ششم هجری است. این دانشمند کم نظیر ایرانی در سال ۴۳۹ هجری در نیشابور یا حوالی آن متولد شد» (حقیقت، ۱۳۶۸ش: ۱۹۵)، سال وفات حکیم نیز به قول ارجح ۵۱۷ است. «محیط زندگی اجتماعی خیام هولناک است و روح و زندگی وی رنگ ابهام گرفته و زادگاهش چندین بار بر اثر زلزله ویران شده و قحطسالی سخت سال ۴۳۱ مرکزیت و عظمت آن را باز گرفته است» (شهبولی، ۱۳۵۳ش: ۱۷ و ۱۸). بنابراین «روزگار او روزگار فریب و ریا، بیدادگری و پستی بود. آنچنان که حتی بحث آزاد علمی را نیز دشوار می نمود. پیداست که اندوه و رنج ناشی از این اوضاع ناهنجار متوجه متفکران آزاد و آگاهی چون خیام بوده و بر دوش آنان سنگینی می کرده و بر جان ایشان مستولی می شده است» (آقایانی چاوشی، ۱۳۵۸ش: ۱۶). و در باب قدرت ادبی خیام نیز اغلب ناقدان و ادب پژوهان بر این عقیده هستند که ترانه‌های خیام به قدری ساده، طبیعی و به زبان دلچسب ادبی و معمولی گفته شده که هر کسی را شیفته آهنگ و تشبیهات قشنگ آن می کند. خیام قدرت ادای مطلب را به اندازه‌ای رسانیده که گیرندگی و تأثیر آن حتمی است و انسان به حیرت می افتد که یک عقیده فلسفی مهمی چگونه ممکن است در قالب یک رباعی بگنجد. این کشش و دلربایی فکر خیام است که ترانه‌های او را در دنیا مشهور کرده، وزن ساده و مختصر خیام خواننده را خسته نمی کند و به او فرصت فکر می دهد (هدایت، ۱۳۴۲ش: ۵۴) و بنا به قولی «هر رباعی او یک سؤال ازلی و ابدی است» (مهاجر شیروانی و شایگان، ۱۳۷۰ش: ۴۲).

همانندی‌های عبدالوهاب البیاتی و عمر خیام

از آنجا که محور اصلی پژوهش حاضر بررسی همانندی‌های دو شاعر مذکور با تکیه بر مکتب فرانسوی در ادبیات تطبیقی است، در ادامه به بررسی همانندی‌ها و اثرپذیری بیاتی از خیام با ذکر عنوان و سپس آوردن نمونه‌هایی از شعر دو شاعر پرداخته‌ایم:

۱. مرگ

مرگ از مسائلی است که پیشگامان شعر نو [عربی] به دلایل مختلف در شعر خود در آن تأمل بسیار نموده‌اند. این اندیشه در اغلب نوشته‌های منظوم و منشور دوره معاصر

خودنمایی می‌کند. در بیش‌تر اوقات شاعران در برابر مرگ همچون تسلیم شدگان درنگ می‌کنند و اندوه و پریشانی، آن‌ها را به خاطر جدایی از دنیای زندگان یا جدایی از دوستان، به دنیای پنهان و پیچیده به ناتوانی و فرسایش روحی می‌کشاند. بسیاری از اوقات به واسطه نمادهای اسطوره‌ای قوی که مرگ آن‌ها را نابود نموده، خود را تسلی می‌دهند؛ علی‌رغم اینکه این نمادها دارای مؤلفه‌های جاودانگی هستند ولی با این همه تسلیم این میهمان ناخوشایند می‌گردند و در برابر آن توافق ندارند (ضاوی، ۱۳۸۴ش: ۱۶۰).

اینک برای نشان دادن اثرپذیری بیاتی از خیّام، با آوردن نمونه‌هایی از سروده‌های هر دو شاعر، همانندی درونمایه سروده‌های بیاتی و خیّام مورد بررسی قرار خواهد گرفت. در این اشعار موضوع مرگ به عنوان محور بررسی، مورد توجه است، و معانی گوناگونی که در این باره در شعرها و سروده‌های بیاتی آمده است، با رباعیات خیّام مقایسه می‌شود. خیّام با نگاهی به زمین، بر روی زمین و در زیر آن، مردگانی را می‌بیند که پیش از این کوچ کرده‌اند و اینک خاک گشته‌اند، و یا در آینده چنین سرنوشتی چشم به راه آنان است:

بر مفرش خاک خفتگان می‌بینم در زیر زمین نهفتگان می‌بینم
چندان که به صحرای عدم می‌نگرم نآمدگان و رفتگان می‌بینم

(خیّام، ۱۳۶۹ش: ۱۳۷)

بیاتی نیز همین معنی را در سروده‌ای به کار برده است. او نیز خویشاوندان خود را می‌بیند که دست مرگ آنان را به سرزمینی خشک و سیاه پرتاب خواهد نمود؛ آنجا که مردگان را حرمتی نخواهد بود و پایمال گام‌ها خواهند گشت:

«وعداً أرى أهلى الذين ألفتهم / ترمى بهم كفا الردى لفلاة / ربداء تعوى الريح فى
ظلماتها / وتداس فيها حرمة الأموات» (بیاتی، ۱۹۹۵م: ۶۸ / ۱)

هر دو شاعر پس از اینکه این جهان و تلخکامی‌های آن را دیده‌اند، چنین بیان داشته‌اند که اگر پس از مرگ به آنان فرصتی داده شود تا به این جهان بازگردند، دوست ندارند چنین بازگشتی را تجربه کنند. این سروده‌ها نشانگر وجود همانندی درونمایه در

شعر *خیام* و *بیاتی* در زمینه مرگ می‌باشد. در این راستا *خیام* بر این باور است که نآمدگان اگر از رنج آدمی در این جهان خبردار می‌شدند، هرگز به این دنیا نمی‌آمدند:

افلاک که جز غم نفزایند دگر ننهند به جا تا نربایند دگر
نآمدگان اگر بدانند که ما از دهر چه می‌کشیم نایند دگر

(خیام، ۱۳۶۹ش: ۱۲۳)

گر آمدنم به من بُدی نامدمی ور نیز شدن به من بُدی کی شدمی
به آن نبود که اندرین عالم دون نه آمدمی نه بودمی نه شدمی

(خیام، ۱۳۶۹ش: ۱۶۵)

بیاتی نیز این باور را از زبان یک درخت ریشه‌کن شده و در جای دیگری به معشوق خود بیان می‌کند:

«إن هبط الفجرُ غداً لن تری / إلّا قبورَ الحبِّ فی المنحنی / ودوحة سوداء معروقة /
تصیح من أعماقها لیتنا / لم نعرف النور ولم تبتد / به عصافیر الربی قبلنا» (بیاتی، ۱۹۹۵م:
۱۰ / ۱)

وی در سروده «درباره تولد و مرگ»، به محبوب خود امید می‌دهد که او پس از مرگ دوباره باز خواهد گشت، ولی به او سفارش می‌کند که هرگز بازنگردد؛ این سفارش احتمالاً برای دورماندن معشوق از ناملایمات صورت گرفته است، آنجا که می‌سراید:

«ستعودین إلى الأرض التي تخضّر عوداً بعد عود / لتضیی الحجر الساقط فی بئر
الوجود / لتموتی من جدید / لتعودی عشبةً صفراء فی حقل وورد / عندلیباً فی الجلید /
ستعودین، ولكن لن تعودی» (بیاتی، ۱۹۹۵م: ۱۷۷ / ۲)

در رابطه با دیگر وجه همانندی دو شاعر در باب مفهوم مرگ باید یادآور شد که در رباعیات *خیام* برای نشان دادن ناتوانی آدمی در برابر مرگ، انسان به ناتوان‌ترین موجودات مانند پشه و مور در مقایسه با بزرگی جهان، همانند شده، همان‌گونه که در رباعی زیر آدمی به مگس تشبیه شده است:

یک قطره آب بود و با دریا شد یک ذره خاک و با زمین یکتا شد
آمد شدن تو اندر این عالم چیست آمد مگسی پدید و ناپیدا شد

(خیام، ۱۳۶۹ش: ۹۷)

بیاتی نیز چنین تشبیهی را برای بیان مفهومی مشابه به کار برده است؛ وی مرگ "انکیدو" اسطوره‌ای را به جان سپردن کرمی در گل و لای مانند کرده و چنین گفته است:

«یموت أنکیدو علی السریر / مبتئساً حزین / کما تموت دودة فی الطین» (بیاتی، ۱۹۹۵م: ۱۴۱ / ۲)

همچنین تشبیه کردن جهان به صحنه نمایش و تشبیه آدمی به بازیگر این صحنه، از مواردی است که هم در رباعیات خیّام و هم در سروده‌های بیاتی آمده و بر اساس این دیدگاه، مرگ همان بیرون رفتن آدمی از این صحنه نمایش است:

ما لعبتک انیم و فلک لعبت باز / از روی حقیقتی نه از روی مجاز
بازیچه همی کنیم بر نطع وجود / گردیم به صندوق عدم یک یک باز
(خیام، ۱۳۶۷ش: ۲۳۸)

و در رباعی زیر، انسان‌ها به بازیگرانی همانند سایه‌های فانوس خیال مانند شده‌اند: این چرخ فلک که ما در او حیرانیم / فانوس خیال از او مثالی دانیم
خورشید چراغ دان و عالم فانوس / ما چون صوریم کاندرا او گردانیم
(خیام، ۱۳۶۹ش: ۱۳۵)

بیاتی در مفاهیمی نزدیک به درونمایه این رباعیات، چنین سروده است:
«حیاتنا فیها وفی داخل هذا النفق المسدود / رواية مملّة مثلها أحمق أو مجنون / -
أيتها الأنقاض! دقت طبول الموت فی الساحات / وأعدم الأسرى وهم أموات» (بیاتی، ۱۹۹۵م: ۶۵ / ۲)

همچنین در این بخش از سروده «در جست‌وجوی واژه گمشده»، به مشغول بودن آدمی به «بازی زندگی» اشاره کرده است و چنین می‌گوید:
«البشر الفانون فی الظهيرة / يمارسون لعبة الحياة / والموت فی المسيرة الطويلة»
(همان: ۹۰ / ۲)

خیّام در رباعیات به نادانی آدمی درباره جهان دیگر اشاره می‌کند، و در چند رباعی به صراحت بیان می‌دارد که کسی از آن دنیا باز نگشته تا از احوال انسان‌های کوچ‌کرده خبری آورد؛ پس آدمی همواره با پرسشی بی‌پاسخ روبه‌رو است:

از جمله رفتگان این راه دراز باز آمده کیست تا به ما گوید راز
 پس بر سر این دوراهه آرز و نیاز تا هیچ نمایی که نمی آیی باز
 (خیام، ۱۳۶۹ش: ۱۲۹)

در پرده اسرار، کسی را ره نیست زین تعبیه، جان هیچ کس آگه نیست
 جز در دل خاک هیچ منزلگه نیست فریاد که این فسانه‌ها کوتاه نیست
 (خیام، ۱۳۶۹ش: ۸۲)

بیاتی نیز در سروده «النهاية»، از شیخ محی‌الدین درباره محبوب خود پرسش می‌کند، و خود نیز از زبان شیخ چنین پاسخ می‌دهد:

«قال صديقي الشيخ محي الدين لا تسأل عن الخبر/ فالناس يمضون ولا يأتون والسر
 على شفاهنا انتحر» (بیاتی، ۱۹۹۵م: ۱ / ۴۱۹)

گذشت روز و شب و یا ماه و سال، عمر آدمی را به انجام خود نزدیک‌تر می‌سازد؛ این معنی در رباعیات خَیام و اشعار بیاتی بدین گونه آمده است که خَیام هر صبح را که با سر برآوردن خورشید آغاز می‌شود، دزدی می‌داند که به دنبال دزدیدن یک روز دیگر از روزهای عمر آدمی است:

هر روز که آفتاب برمی آید یک روز ز عمر ما به سر می آید
 هر صبح که نقد عمر ما می‌دزدد دزدی است که با مشعله برمی آید
 (خیام، ۱۳۶۷ش: ۱۸۹)

بیاتی نیز بر این باور است که «آفتاب روی دیوار»، سال‌های عمر او را از بین می‌برد و در این باره می‌گوید:

«فی داخلی نفسی تموت/ کالعنکبوت/ نفسی تموت/ وعلی الجدار/ ضوء النهار/ یمتصُّ
 أعوامی، ویبصقها دماً، ضوء النهار/ أبدأ لأجلی لم یکن هذا النهار» (بیاتی، ۱۹۹۵م: ۱ / ۱۲۱ - ۱۲۲)

همچنین رباعی زیر از خَیام در این که مرگ را پیامد گذر ماه‌ها می‌داند، با سروده بیاتی که مرگ را، پدیده‌ای می‌داند که به دنبال گذشت فصل‌ها رخ می‌دهد، همانندی محتوایی دارد، آنجا که خَیام می‌سراید:

هنگام صبح ای صنم فرخ پی برساز ترانه‌ای و پیش آور می

کافکنند به خاک صد هزاران جم و کی / این آمدن تیر مه و رفتن دی
(خیام، ۱۳۶۷ش: ۲۶۷)

بیاتی در این زمینه اینگونه سروده است:

«النای: إنسانٌ یقاوم موتہ / موتَ الطبیعةِ والفصول» (بیاتی، ۱۹۹۵م: ۲ / ۴۵۴)
احساس بیهودگی نسبت به آفرینش و مرگ آدمی و بی‌هدف دانستن قصه آمدن و رفتن انسان، مسأله‌ای است که خیام و نیز بیاتی، آن را با تعبیری گوناگون سروده‌اند و خیام در این زمینه چنین گفته است:

از آمدنم نبود گردون را سود / وز رفتن من جلال و جاهش نفزود
وز هیچ کسی نیز دو گوشم نشنود / کاین آمدن و رفتنم از بهر چه بود
(خیام، ۱۳۶۹ش: ۹۸)

بیاتی دیدگاه خود را در این زمینه اینگونه در قالب شعر ریخته، آنجا که می‌سراید:
«عصر البطولات قد ولّی وها أنذا / أعود من عالم الموتی بخذلان / وحدی احترقت! أنا
وحدی! وکم عبرت / بی الشمس ولم تحفل بأحزانی» (بیاتی، ۱۹۹۵م: ۱ / ۱۲۷)
همچنین در جایی دیگر چنین گفته است:

«أی جدوی من حیاتی؟ / والجماذ البارد المغمور لم یحفل بذاتی / آی جدوی من
حیاتی؟ ... عبثاً تبکین یا بلهائ ما لیس لدینا / تمت اللعبة، لا جدوی / وها نحن انتھینا»
(همان: ۱ / ۱۷۱)

خیام و بیاتی هر دو به بی‌ارزش بودن زندگی و کوتاه و زودگذر بودن آن واقف هستند و در سروده‌های خود به این امر پرداخته‌اند؛ خیام این پدیده را اینگونه بیان می‌کند:
یک چند به کودکی به استاد شدیم / یک چند ز استادی خود شاد شدیم
پایان سخن شنو که ما را چه رسید / از خاک بر آمدیم و بر باد شدیم
(خیام، ۱۳۲۱ش: ۱۰۴)

بیاتی نیز از تشبیه زیبایی برای بیان دیدگاه خود در این زمینه استفاده کرده است و می‌گوید:

«... حیاتی، شهرزاد! / کحیة باقی الناس کانت، کالفقاعة فی الهواء» (بیاتی، ۱۹۹۵م: ۱)

در نیافتن راز آمد و شد، و آفرینش آدمی، ذهن خیام و بیاتی را با پرسش‌های گوناگون روبه‌رو می‌کند؛ از کم و کاست آفرینش شکوه کردن، علت کوچ و چرایی آن، و زیر سؤال بردن فلسفه آفرینش، پرسش‌هایی است که در جامه شعر رخ می‌نماید و غالباً شاعر، ناخشنودی خود را به دنبال آن ابراز کرده و در پایان نیز بی آنکه از راز آمد و شدش آگاه شود، به همان پرسش شکوه‌آمیز بسنده می‌کند و سروده‌های خود را زیر لب زمزمه می‌کند؛ خیام پرسش خود را در قالب رباعی زیر بیان کرده:

دارنده چو ترکیب طبایع آراست از بهر چه فکندش اندر کم و کاست
گر نیک آمد شکستن از بهر چه بود و نیک نیامد این صور عیب کراست
(خیام، ۱۳۶۹ش: ۸۲)

و بیاتی نیز در این راستا به طرح پرسش زیر پرداخته است:

«لماذا نرحل إن كنا قد جئنا؟ ولماذا قبل قطاف الورد نموت؟ لماذا فی أعراس طفولتنا
نبکی ونلف بخوف وندور؟ ناولنی الخمر ووسدنی تحت الکرمة مجنوناً، فالموت الحیُّ
المتربص فی الحانات و فی الأسواق و فی عینی هذا الساقی یغمد فی صدري سکیناً؛ أصرخ،
لکنی...» (بیاتی، ۱۹۹۵م: ۴۰۸/۲)

سیری ناپذیری زمین از خوردن فرزندان آدم، از دیگر درونمایه‌های مشترکی است که در رباعیات خیام و مجموعه‌های شعری بیاتی یافت می‌شود که خیام آن را به صورت زیر بیان کرده است:

بر چرخ فلک هیچ کسی چیر نشد وز خوردن آدمی زمین سیر نشد
مغرور بدانی که نخورده‌ست ترا تعجیل مکن هم بخورد دیر نشد
(خیام، ۱۳۶۹ش: ۱۰۳)

و بیاتی اندوه خود از این پدیده را در قالب تفعلیه‌های زیر ریخته و چنین سروده است:

«یا لیالی الحرمان! ماتت وعشنا/ بعدها نرقب الردی فی سکینة/ وغداً ینبش الخریف
ثراها/ لیذرتی قشورها المسنونة» (بیاتی، ۱۹۹۵م: ۱/ ۱۲۴)

در شعر خیام و بیاتی، نمونه‌هایی وجود دارد که هر دو شاعر مسأله بازگشت آدمی را به گونه‌ای ویژه مورد بررسی قرار داده‌اند. دیدگاه آن‌ها در این باره متوجه بازگشت آدمی

به جهان ماده در قالب سبزه و گل، یا خاک شدن و سپس کوزه گشتن و ادامه دادن زندگی است. این مفاهیم- رویدن گل و سبزه بر گور، به گونه‌ای که تداعی کننده تبدیل ذرات کالبد آدمی به سبزه و گل، و دوباره هستی یافتن انسان پس از مرگ باشد - در شعر این دو شاعر به چشم می‌آید؛ خیّام در این باره دست به سرایش دو رباعی زیر زده و می‌گوید:

چون ابر به نوروز رخ لاله بشست
کاین سبزه که امروز تماشاگه تست
برخیز و به جام باده کن عزم درست
فردا همه از خاک تو بر خواهد رست
(خیّام، ۱۳۶۹ ش: ۷۷)

می خور که فلک بهر هلاک من و تو
در سبزه نشین و می روشن می‌خور
قصدی دارد به جان پاک من و تو
کاین سبزه بسی دمد ز خاک من و تو
(خیّام، ۱۳۶۹ ش: ۱۵۲)

بیاتی نیز با خیّام هم‌صدا گشته و چنین می‌سراید:

«مازلت أذكر والربيع على / قبری یحوک الورد من کفنی» (بیاتی، ۱۹۹۵ م: ۱ / ۸۸)

همچنین وی در سروده زیر، در گفت‌وگو با معشوق خود، بازگشت او را به هستی، در قالب گیاه با تأکید بیان نموده و چنین سروده است:

«ستعودین إلى الأرض التي تخضرّ عوداً بعد عود/ لتضيئى الحجر الساقط فى بئر
الوجود/ لتموتى من جدید/ لتعودى عشبةً صفراء فى حقل وورد/ عندليباً فى الجليد/
ستعودین، ولكن لن تعودى» (همان: ۱۷۷ / ۲)

وی در جای دیگری همه سبزه‌های خود را طعام موش‌ها نموده است و از زبان هیزم‌شکن از زمین درخواست می‌کند گورها را بگستراند، تا با مرگ آدمی و گستراندن گورها، سبزه‌ها از دل گور بردمد:

«وعالمنا يصحو على أصوات حطّابٍ: / یا أرض میدی بالقبور فقد/ أطعمتُ للفيران
أعشابى» (همان: ۱۱۵ / ۱)

خیّام با اندوه از مخاطب می‌خواهد با هر ذره و گرد و خاکی، با مهربانی و آزرم برخورد کند؛ چراکه این ذرات پیش از این، اجزای سازنده رخ نازنینان بوده‌اند که بایست به گونه‌ای شایسته با آنان رفتار شود و در این زمینه چنین می‌گوید:

هر ذره که در خاک زمینی بوده‌ست
پیش از من و تو تاج و نگینی بوده‌ست
گرد از رخ نازنین با‌آزرم فشان
کآن هم رخ خوب نازنینی بوده‌ست
(خیام، ۱۳۶۹ش: ۹۳)

بیاتی نیز تبدیل شدن قهرمان و یا نگار را به خاک پست، عین درد می‌داند:
«فالتَّرابُ الحَقیر / عند موتی الذم / بطلُّ أو صنم / یا ملاکی الصغیر / هل عرفتَ الألم؟»
(بیاتی، ۱۹۹۵: ۱/۱۴۳)

در رباعیات خیام، آدمی پس از مرگ به کوزه تبدیل می‌شود، و همواره کوزه به عنوان نمادی از شکل دگرگون شده انسان پس از مرگ به کار رفته است؛ تا جایی که می‌توان این امر را از ویژگی‌های رباعیات خیام دانست:

در کارگه کوزه‌گری رفتم دوش
دیدم دو هزار کوزه گویا و خموش
ناگاه یکی کوزه برآورد خروش
کو کوزه‌گر و کوزه‌خر و کوزه فروش
(خیام، ۱۳۶۹ش: ۱۳۲)

و نیز در جای دیگری می‌گوید:
برگیر پیاله و سبو ای دلجوی
فارغ بنشین به کشتزار و لب جوی
بس شخص عزیز را که چرخ بدخوی
صد بار پیاله کرد و صد بار سبوی
(خیام، ۱۳۶۹ش: ۱۶۰)

بیاتی در دیوان «أباریق مهشمة» در سروده‌ای با همین نام، مردگان را به کوزه همانند کرده، که یادآور تشبیه خیام در این زمینه است. وی مردگان دفن شده را "کوزه‌های زشت" می‌خواند:

«فلیدفن الأموات موتاهم / وتکتسح السیول / هذی الأباریق القبیحة والطبول / ولتفتح الأبواب للشمس الوضیئة والربيع» (بیاتی، ۱۹۹۵م: ۱/۱۱۴)

در هم آمیختگی خاک کالبد چند انسان پس از مرگ نیز از مفاهیم مشترک بین رباعیات خیام و سروده‌های بیاتی است که در این رباعی خیام به چشم می‌آید:

ای پیر خردمند! پگه‌تر برخیز
و آن کودک خاک بیز را بنگر تیز
پندش ده و گو نرم نرمک می‌بیز
مغز سر کیقباد و چشم پرویز
(خیام، ۱۳۶۹ش: ۱۲۹)

بیاتی نیز مضمونی نزدیک به مفهوم این رباعی را به کار برده است، با این تفاوت که خیام خاک کالبد مردگان را آمیخته در هم می‌نگرد، و بیاتی گورهایی را بر روی گورهای دیگر توصیف کرده و می‌گوید:

«کتل مشوهة تدور/ حول الزرائب، والقبور النائمت علی القبور...» (بیاتی، ۱۹۹۵: ۱)

(۱۵۵)

۲. ناامیدی

ناامیدی یکی از مضامین شایعی است که شاعران در پی رخدادهای سیاسی و اجتماعی در اشعار خود به کار برده‌اند و این پدیده یکی از عکس‌العمل‌های طبیعی شاعران در برخورد با تناقضات درونی و اجتماعی است. وقتی شاعر در نگرش روزمره و عادی خود به حوادث زندگی و روابط اجتماعی، تناقض، اختلاف، ناهمگونی و مجادله می‌بیند؛ به آسانی قادر به خویشتن‌داری نمی‌باشد به‌ویژه در شرایطی که ناهنجاری‌ها ریشه در واقعیت داشته باشد و اصلاح آن‌ها در کوتاه مدت امکان پذیر نباشد. در ادامه به بررسی تجلی این پدیده در شعر بیاتی و خیام پرداخته شده است.

رباعیات خیام پیوسته به مرگ و نیستی و فلسفه زندگی این جهانی آدمی توجه دارد، و ذهن و اندیشه این شاعر همیشه درگیر چنین مسائلی می‌نماید؛ برخی از رباعیات نشان می‌دهد که به دنبال چنین افکاری، گونه‌ای از یأس و ناامیدی بر جان و روان خیام چیره می‌گردد. اندیشیدن درباره مرگ و بی فرجام دانستن این جهان و نیز باور نداشتن جهان دیگر - و یا دست کم تردید داشتن نسبت به آن - همگی سبب می‌شود نوعی اندوه و ناامیدی اندیشه خیام را پریشان سازد. در رباعی زیر که در آخر عمر درازش سروده، این یأس و ترس از نیستی به خوبی مشهود است:

من نامه زهد و توبه طی خواهم کرد
با موی سپید قصد می‌خواهم کرد
پیمانۀ عمر من به هفتاد رسید
اکنون نکنم نشاط، کی خواهم کرد؟

(خیام، ۱۳۶۷ش: ۲۳۰)

این عدم اعتقاد او به دنیای دیگر و چسبیدن دو دستی به همین دنیا به عنوان اولین و آخرین پایگاه و این که بعد از آن نیستی محض است، چنان هراسی در دل او افکنده

که از همه چیز دل می‌گسلد و از یأس فلسفی چابک و رندانه، به سرداب خم‌های شراب نقب می‌زند. آری تفکر خیام یکسره دور از تعصبات، و درباره زندگی و فرجام آدمی است. همین تفکر مدام و بی‌امان درباره نیستی است که به شعر خیام رنگ و لحنی یأس‌انگیز داده [است] «مهاجر شیروانی و شایگان؛ ۱۳۷۰ش: ۴۱ - ۴۳». از سوی دیگر به نظر می‌رسد حتی خوش‌بینی و فراخوان خیام به شاد زیستن نیز با ناامیدی درآمیخته است؛ «هرچند خیام از ته دل معتقد به شادی بوده، ولی شادی او همیشه با فکر عدم‌ونیستی توأم است» (هدایت، ۱۳۴۲ش: ۴۸). «آنچه که در رباعیات اصیل خیام متجلی است انعکاس از روحی پر شور و حساس، هوشی تیز، فکری جست‌وجوگر و ژرف بین که در راز جهان غور می‌کند... از خلال تجربیات فکری او یأسی سرد و مرگ‌آمیز مشهود است، چندان که دعوت وی به شادکامی نیز چاره‌ای است برای فراموشی لحظات زودگذر، نه بشارتی روحبخش و دلنواز (یوسفی، ۱۳۶۹ش: ۱۲۷). به گفته خود خیام: «زهر است غم جهان و می‌تریاکم / تریاک خورم ز زهر ناید باکم» (خیام، ۱۳۶۷ش: ۲۴۶). دیگر نمونه‌های تجلی ناامیدی در رباعیات خیام در ذیل آمده است:

هم دانه اومید به خرمن ماند	هم باغ و سرای بی تو و من ماند
سیم و زر خویش از درمی تا به جوی	با دوست بخور گر نه به دشمن ماند

(خیام، ۱۳۶۹ش: ۱۱۸)

برشاخ امید اگر بری یافتمی	هم رشته خویش را سری یافتمی
تا چند ز تنگنای زندان وجود	ای کاش سوی عدم دری یافتمی

(خیام، ۱۳۶۹ش: ۱۶۰)

در مقایسه با دیدگاه یأس‌آمیز خیام با بیاتی می‌توانیم بگوییم که ناامیدی در شعرهای بیاتی بسته به دوره‌های زندگی و شاعری وی، شدت و ضعف داشته است؛ گاه بیاتی در اوج امیدواری ظاهر می‌شود و از پیروزی و آزادی می‌سراید، و گاه ناامید گشته و از شکست انقلاب و به دنبال آن شکست امیدهای انسان دلسرد می‌گردد. باید افزود که گونه دیگری از ناامیدی - که مورد توجه این پژوهش است - نیز در شعرهای بیاتی دیده می‌شود. ناامیدی و یأسی فلسفی که از گونه ناامیدی خیام است؛ ناامیدی شاعر به دنبال یاد مرگ و هجوم نیستی. برای نمونه بیاتی در «ینابیع الشمس» بیان می‌کند که با

کمک گرفتن از اسطوره «سیزیف»، انسان همیشه در بند را که روز و شب به غلتاندن صخره‌ای گمارده شده است، و تنها راه رهایی وی مرگ است، توصیف نموده است؛ وی در حقیقت انسان معاصر و روزمرگی‌های ملال آور وی را توصیف کرده است: در «أباریق مہشمة» که در سال ۱۹۵۴ منتشر شد، تصویر انسانی را ترسیم نمودم که هر روز زیر درخشش و گرمای خورشید مبارزه می‌کند، و در مبارزه‌اش، نمایش اسطوره سیزیف را بازی می‌کند؛ که همچنان صخره‌اش را که تنها با مرگ از آن رها می‌شود، می‌غلتاند. همچنین سیزیف در نمایشنامه «محاكمة فی نیساپور» که در سال ۱۹۶۳ منتشر شد، ظاهر می‌شود، و او همچنان صخره‌اش را در دشت می‌غلتاند، و خیام در وی اندیشه می‌کند و شرط‌های او را در تصویری هولناک می‌نگرد و خیام را اندوهش می‌خورد و آزار می‌دهد (بیاتی، ۱۹۹۹م: ۹ - ۱۰). ناامیدی بیاتی گاه به اندازه‌ای است، که حتی اجازه نمی‌دهد شاعر دوست داشتن محبوب خود را باور کند و نمود این حالت در نمونه شعری ذیل آمده است:

«بعینیک منها بعض شیء أحسه / یضیء بأعماقی فیطفئہ الیأس» (بیاتی، ۱۹۹۵م، ۱: ۹۰)

همچنین نمونه‌هایی از شعر بیاتی، که نشان از ناامیدی وی دارد نیز در ادامه بیان شده است؛ آنجا که می‌گوید:

«مِن لا مکان / تحت السماء / فی داخلی نفسی تموت، بلا رجاء / وأنا وآلاف السنین / متثائب، ضجر، حزین / ساکون! لا جدوی، سَأبقی دائماً من لا مکان» (همان، ۱: ۱۲۰ - ۱۲۱)

همچنین در جای دیگری چنین سروده است:

«یا لیالی الحرمان فی کوخی النائی / ویا خببة الحقول الحزینة / ... أنا رویت بذرتی بدمائی / وتجاهلتُ أنها مسنونة / وتعهّدتها وکنت لیأسی / أتمنی بأن تظل دفینة» (همان، ۱: ۱۲۳)

"بیضون" در توضیحاتی که پیرامون سروده «أغنية زورق» بیاتی می‌آورد، چنین می‌گوید: «در هر سرایشی شاعر به ناامیدی فرا می‌خواند؛ جز اینکه کوتاه آمدن وی به شیوه تسلیم شدن نیست؛ بلکه به شیوه متنّبی است. پس اگر مرگ را چاره‌ای نیست، از

ناتوانی است که چونان ترسویی بمیری» (بیضون، ۱۹۹۳م: ۳۴). سپس وی به سروده «بقایا لهیب» بیاتی می‌پردازد که شاعر در آن پیرامون ناامیدی خود چنین می‌گوید:

«یا بقایا للهیب فی أعماقی / ثورة الیأس أطفأت أشواقی... / ظلمة فوق ظلمة وقنوط / وانطواء علی الرماد الباقی... / ومن الیأس والرجاء فعودی / أو توارى! إنی علی الیأس باقی» (بیاتی، ۱۹۹۵م: ۱/ ۱۴ - ۱۵)

"بیضون" به تأثیرپذیری این سروده از رباعیات خیام اشاره می‌کند و می‌گوید: «بیش‌تر این قصیده از میراث‌های انسانی و به ویژه شعر عمر خیام متأثر است، و برای این امر دلیلی بهتر از سخن بیاتی در خود این قصیده وجود ندارد: باقی‌مانده‌های این شراب را در دهان صبحگاهان و برای ساقی بریز / و به اشتیاق دیوانه‌وارم بازگرد، که هنوز چونان قطره اشکی در گوشه چشمم به جا مانده است / عشق و بهار بازگشتند، پس ای لبخندِ برگ‌های سبز باز گرد» (بیضون، ۱۹۹۳م: ۳۵ - ۳۶). بنابراین تا این اندازه ناامید بودن، و به دنبال آن روی آوردن به سوی می و عشق، آن هم در فرا رسیدن بهار، به مانند ناامیدی خیام و چنگ آویختن وی به دامن می و معشوق در بهاران - به عنوان راه چاره‌ای برای غلبه بر ناامیدی و چیره شدن بر اندوه حاصل از آن - است. از همین رو می‌توان گفت اثرپذیری بیاتی از درونمایه رباعیات و اندیشه خیام درباره شاد زیستن و فراموش کردن غم‌ها، صورت گرفته است.

همراهی و پیوستگی یاد مرگ و ناامیدی، از مواردی است که در رباعیات خیام و نیز شعر بیاتی دیده می‌شود. و چنین می‌نماید که ناامیدی نتیجه پیش بینی شده اندیشیدن پیرامون مرگ باشد. در این باره می‌توان رباعی زیر از خیام را با شعرهای بیاتی که به دنبال آمده‌اند، مقایسه نمود:

ای جان! دل ریش بر جهان بیش منه وی کاه ضعیف! کوه بر خویش منه
 کوتاه‌تر از آن است که پنداری عمر چندین امل دراز در پیش منه
 (خیام، ۱۳۶۷ش: ۲۵۷)

بیاتی نیز این دیدگاه خود را در قالب الفاظ ریخته و می‌گوید:

«لم یبق فیّ سوی جسم تهدمه / معاول الیأس واللذات والندم / و نعمة کما مرت علی شفة / باتت تسائلها عن عالم الرمم» (بیاتی، ۱۹۹۵م: ۱/ ۶۵).

و در جای دیگری چنین سروده است:

«والیأس والموت البطيء علی / أظفاره ینتاش أخیلتی» (همان: ۱ / ۷۲)

بنابراین همان‌گونه که اندیشیدن و سخن گفتن درباره مرگ در سراسر رباعیات خیام و اشعار بیاتی دیده می‌شود، به همان میزان، نشانه‌های ناامیدی نیز در سروده‌های این دو شاعر - اگرچه به میزان کم‌تر - دیده می‌شود؛ اگرچه می‌توان ناامیدی را نتیجه طبیعی اندیشیدن پیرامون مرگ دانست، ولی با توجه به نمونه‌های مذکور، این همانندی درونمایه را نمی‌توان مشابهت صرف و بدون وام‌گیری ادبی بیاتی از خیام دانست؛ و حتی نمونه‌های شعری و نیز سخن "بیضون" این اثرپذیری را تأیید می‌کنند.

۳. نوشیدن می

با نگاهی کوتاه و تورقی گذرا به آثار شاعران فارسی و عربی درمی‌یابیم که در هیچ برهه‌ای از زمان، شعر و شراب از هم جدا نمی‌افتند و این پدیده در شعر تمام دوران ادبیات حضوری پررنگ داشته است با این توضیح که معانی و کاربردهای آن نزد شاعران با هم متفاوت بوده و تحت تأثیر احساسات و عواطف شاعر، افکار و عقاید فلسفی و حتی شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم بر زندگی وی به گونه‌های مختلف نمود پیدا کرده است. در ادامه به بررسی شیوه استفاده خیام و بیاتی از شراب پرداخته شده است:

بیاتی در «كنت أشکو إلى الحجر»، در توضیح اینکه چرا زاهدانه زندگی می‌کند، می‌گوید:

«أما ذا كنت لا تعتبرني ناسكاً أو متصوفاً فلتضعني في عداد قبيلة عمر الخيام، فأقول لك أنّ دیوان شعر وکوز نبیذ وامرأة تکفینی» (بیاتی، ۱۹۹۳ م: ۹۷)

در مقام تطبیق اندیشه خیام و بیاتی در این مجال باید گفت که این سخن بیاتی، هم‌نوایی وی را با خیام در برگزیدن می و معشوق نشان می‌دهد؛ مسأله‌ای که در سروده‌های وی نیز بازتاب یافته است. بیاتی در سروده «چنین گفت طرفه بن عبد»، ابیاتی از قصیده طرفه؛ شاعر جاهلی را گزینش نموده و در میان شعرهای خود تکرار می‌کند. تکرار این قصیده، به گونه‌ای همراهی بیاتی با معانی ارائه‌شده در آن را نشان می‌دهد، آنجا که می‌سراید:

«وما زال تشرابی الخمرَ ولذتی / وبعی وإنفاقی طریفی ومُتَلدی / إلی أن تحامتنی
العشیره کلّها / وأفردتُ إفرادَ البعیرِ المُعبَدِ / فإن کنتَ لا تستطیع دفعَ منیتی / فدَعنی
أبادرها بماملکت یدی / کریمٌ یروّی نفسه فی حیاته ستعلمُ إن مُتنا غداً أئینا
الصدی (بیاتی، ۱۹۹۵م: ۱۷۸/۲)

طرفه نوشیدن «می» را برای پیشی گرفتن از مرگ، راه چاره خوبی یافته است و
بیاتی نیز همین اندیشه را دوباره بیان می‌کند. این اندیشه در رباعیات خیام به عنوان یک
راه چاره مورد اهتمام است؛ آنجا که می‌سراید:

زهر است غم جهان و می تریاکم تریاک خورم ز زهر ناید باکم
با سبز خطان به سبزه بر می‌غلطم ز آن پیش که سبزه بر دمد از خاکم

(خیام، ۱۳۶۷ش: ۲۴۶)

خیام نوشیدن «می» را برای فراموش کردن غم ایام، به همگان پیشنهاد می‌کند و
می‌گوید:

ایام زمانه از کسی دارد ننگ کو در غم ایام نشیند دلتنگ
می خور تو در آبگینه با ناله چنگ ز آن پیش که آبگینه آید برسنگ

(خیام، ۱۳۶۹ش: ۱۳۲)

بیاتی نیز برای آن که رنج غربت خود را به فراموشی سپارد، به مانند خیام، «می» را
برمی‌گزیند و اینگونه می‌سراید:

«والخمر فی الإناء / فَعَبَّ ما تشاء / بقبّة السماء / أو قدح البكاء / فی حانة الأقدار / حتی
تموت فارغ الیدین تحت قدم الخمّار» (بیاتی، ۱۹۹۵م: ۶۷ / ۲ - ۶۸)

۴. جبر و تقدیر

جبر موضوعی فلسفی است که بر طبق آن هر رویدادی از جمله شناخت، رفتار،
تصمیمات و کنش‌های آدمی توسط زنجیره پیوسته‌ای از رخدادها پیشین تعیین شده
است. در طول تاریخ جدال‌های بی‌شماری که بر سر مسأله جبرگرایی از سوی افراد
زیادی از اقشار مختلف همچون فیلسوفان، عالمان دینی، جامعه‌شناسان و شاعران
صورت گرفته است و به تبع آن دیدگاه‌های فلسفی گوناگونی در این باره ارائه شده است

که در ادامه با استناد به اشعار خیّام و بیاتی، دیدگاه‌های این دو شاعر را در باب پدیده مذکور از نظر می‌گذرانیم.

دیدگاه‌های پژوهشگران درباره جبری بودن یا نبودن خیّام گوناگون است؛ برخی وی را جبری مسلک دانسته و بر این باور هستند که «خیّام در رباعیات، باور خود به جبر و ایمان به چیرگی و حکومت آن بر هستی و افراد و گروه‌های درون هستی را آشکار نموده است؛ و چندین بار گفته است که به ناچار و ناخواسته به این جهان آمده، و بی میل و ناخواسته از آن می‌رود، هر چند آنچه را اراده کند با مشورت اندیشی باشد و یا آنچه را انتخاب کند، با اختیار [خود] باشد، ولی او به این اختیار نمودن اطمینانی ندارد؛ و بنابراین او جبری محض است» (صراف، ۱۹۳۱م: ۱۳۳). برخی نیز وی را جبری نمی‌دانند: کسانی که خیّام را جبری معرفی کرده‌اند، سخت در اشتباه‌اند؛ زیرا کسی که به مذهب جبر معتقد باشد هرگز اینگونه سخن نمی‌گوید. بنای فلسفه خیّام دایر به اغتنام فرصت، بر روی نظریه اختیار گذاشته شده است و قسمت عمده رباعیات او گرد همین فلسفه دور می‌زند. درست است که جبر علیّی یا وجوب ترتیب معلول بر علت مورد قبول خیّام است و در رباعیات وی نیز به همین نکته اشاره شده است که «بر لوح نشان بودنی‌ها بوده است»، اما او معتقد است که تنها آدمی است که در سلسله علیت که جهان طبیعت و تاریخ و جامعه را تابع خود کرده است به عنوان یک «علت اولیه» و مستقل وارد می‌شود و عمل می‌نماید (آقایانی چاوشی، ۱۳۵۸ش: ۱۹ - ۲۰). به هر حال اگر خیّام را جبری بدانیم یا نه، و یا تنها باور او به "جبر علیّی" را بپذیریم؛ در رباعیات وی به ابیاتی برمی‌خوریم که نشان‌دهنده تفکر جبری است؛ تفکری که آدمی را در آمدن به دنیا و رفتن از آن و نیز در برابر پیشامدهای جهان، دست بسته تصویر می‌کند و نمونه این ابیات رباعی زیر است که می‌گوید:

خوش باش که پخته‌اند سودای تو دی فارغ شده‌اند از تمنای تو دی
قصه چه کنم که بی تقضای تو دی دادند قرار فردای تو دی

(خیّام، ۱۳۶۹ش: ۱۶۳)

در راستای همین اعتقاد در رباعی زیر که اعتقاد به جبر را با اندکی گلایه نیز آمیخته، چنین گفته است:

بر من قلم قضا چو بی من رانند پس نیک و بدش ز من چرا می دانند
دی بی من و امروز چو دی بی من و تو فردا به چه حجتم به داور خوانند
(خیام، ۱۳۶۹ش: ۱۰۴)

اگر بخواهیم مقایسه‌ای در این زمینه انجام دهیم باید بگوییم که بیاتی بر خلاف خیام به جبر و حکومت تقدیر باور اساسی و مطلقی که در ذهن و شخصیت خیام شکل گرفته بود ندارد، و حتی با خواندن شعر وی می‌توان دریافت که او همیشه به تغییر و اختیار و مسئولیت آدمی در تغییر سرنوشت خود پای‌بند است. وی در همه جا انسان را به خیزش و پایداری برای به انجام رسیدن انقلاب و پیروزی آن فرا خوانده و تشویق می‌کند. بیاتی تنها هنگامی که با ضعف و هجوم شکست‌ها روبه‌رو می‌شود و از پیروزی انقلاب ناامید می‌شود، گویی به جبر تاریخ و حکومت سرنوشت و تقدیر بر آدمی باور پیدا می‌کند؛ هر چند که دوباره تلاش می‌کند خود را تسلی دهد و دعوت خود را پیگیری نماید؛ از همین رو در شعر بیاتی نیز مواردی یافت می‌شود که نشان از جبر آدمی در برابر پیشامدها دارد، آنجا که می‌گوید:

«وُلدتُ مأخوذاً و کانت قدمی الريح/ وقلبی فی ید الأقدار» (بیاتی، ۱۹۹۵م: ۲/ ۲۵۶)

همچنین در جای دیگری چنین سروده است که:

«صیحاتک کانت صیحاتی/ فلماذا نتباری فی هذا المضمار؟/ فسباق البشر الفانین، هنا أتعبنی/ وصراع الأقدار» (همان، ۲: ۳۷۰)

نمونه دیگر این سروده است که در آن شکایت شاعر از جبر طبیعت را به تصویر می‌کشد و می‌گوید:

«أهذا أنت یا قدری؟/ تجرّ ورائک العربات والموتی/ وتنصب فی الطریق لنا الشراک وتسرق البسمة» (همان، ۲: ۴۶)

شعر خیام و بیاتی از منظر این دیدگاه، از همانندی درونمایه برخوردار است و از این رو می‌توان گفت شاید این همانندی، به خاطر تأثیرپذیری بوده است. در رباعی زیر، خیام با دیدگاهی جبرگرایانه بهتر آن دانسته است که در برابر آمده‌ها و نامده‌ها کاری انجام ندهد؛ چون روزگار خود آنچه باید انجام دهد را می‌داند، و آدمی در برابر روزگار نقشی ندارد مگر آنکه خود را به گونه‌ای سرگرم نماید:

از آمده‌ها زرد مکن چهره خویش وز نامده‌ها آب مکن زهره خویش
برگیر ز عمر بی بدل بهره خویش زآن پیش که دهر بر کشد دهره خویش
(خیام، ۱۳۶۷ش: ۲۳۹)

بیاتی نیز دیدگاه جبرگرایانه‌ای را به مانند خیام ارائه می‌کند. او نیز که خود را اسیر دست سرنوشت می‌داند، بر آن می‌شود تا دیگر اقدامی انجام ندهد؛ او دیگر منتظر قطار نمی‌ماند، و این باران و روز هستند که باید کاری بکنند و نه بیاتی، و او تنها با سرودن اشعاری برای معشوق، خود را سرگرم می‌کند؛ نمونه این امر سروده زیر است:

«أنا إذا اخترت مصیری / آه لا أختار / فلتغسل الأمطار / نافذتی / ولیقبل النهار / فلم أعد أنتظر القطار / عزائی الوحید / أن أکتب فی حبیبتی الأشعار» (همان، ۱: ۳۷۹).

نتیجه بحث

عبدالوّهّاب بیاتی به خاطر آشنا بودن با رباعیات خیام و اندیشه‌های وی، در زمینه‌های گوناگونی چون اندیشه مرگ، ناامیدی، نوشیدن می و باور به جبر و تقدیر از خیام تأثیر پذیرفته است؛ و این تأثیرپذیری در زمینه اندیشیدن پیرامون مرگ و ناامیدی نمود بیش‌تری داشته، و در موضوعات دیگر چون جبر و تقدیر و نیز نوشیدن می از بسامد کم‌تری برخوردار است. بیاتی با توجه به شرایط جهان کنونی و آراء انقلابی خود، به حکیم خیام جامه‌ای نو می‌پوشاند؛ وی اندیشه‌های فلسفی خیام را رها نمی‌کند، بلکه آن‌ها را از نو و با توجه به اندیشه‌های فلسفی و باورهای انقلابی خود سامان داده و می‌سراید که این افکار گاه نمادین و گاه آشکارا بیان می‌شود. همچنین بیاتی تنها به تأثیرپذیری از خیام، و بازنمایی اندیشه‌های وی در شعر خود بسنده نمی‌کند؛ چراکه وی در دو کتاب «الذی یأتی ولا یأتی» و «الموت فی الحیة»، به صورت ویژه به زندگینامه و اندیشه‌های حکیم نیز می‌پردازد.

کتابنامه

کتب فارسی

آقایانی چاوشی، جعفر. ۱۳۵۸ش، *سیری در افکار علمی و فلسفی حکیم عمر خیام*، تهران: انجمن فلسفه.

اسوار، موسی. ۱۳۸۱ش، *از سرود باران تا مزامیر گل سرخ؛ پیشگامان شعر امروز عرب*، تهران: سخن.

حقیقت، عبدالرفیع. ۱۳۶۸ش، *فرهنگ شاعران زبان پارسی*، تهران: چاپخانه آرین.

خیام. ۱۳۶۹ش، *رباعیات*، با مقدمه علی فروغی، چاپ اول، تهران: انتشارات اسماعیلیان.

خیام. ۱۳۲۱ش، *رباعیات*، به اهتمام محمدعلی فروغی و قاسم غنی، تهران: شرکت سهامی چاپ رنگین.

خیام. ۱۳۶۷ش، *رباعیات*، به تصحیح جلال الدین همایی، چاپ دوم، تهران: نشر هما.

شفیعی کدکنی، محمدرضا(م. سرشک). ۱۳۵۵ش، *آوازه‌های سندهاد*، تهران: انتشارات نیل.

شهوولی، عبدالرحیم. ۱۳۵۳ش، *حکیم عمر خیام و زمان او*، تهران: انتشارات گوتنبرگ.

ضاوی، أحمد. ۱۳۸۴ش، *کارکرد سنت در شعر معاصر عرب*، ترجمه حسین سیدی، مشهد: دانشگاه فردوسی.

مهاجر شیروانی، فردین، و شایگان، حسن. ۱۳۷۰ش، *نگاهی به خیام همراه با رباعیات*، تهران: انتشارات پویش.

هدایت، صادق. ۱۳۴۲ش، *ترانه‌های خیام*، چاپ چهارم، تهران: انتشارات امیرکبیر.

یوسفی، غلامحسین. ۱۳۶۹ش، *چشمه روشن*، تهران: انتشارات علمی.

کتب عربی

أبوأحمد، حامد. ۱۹۹۱م، *عبد الوهاب البیاتی فی إسبانيا*، بیروت: المؤسسة العربية للدراسة والنشر.

البیاتی، عبدالوهاب. ۱۹۹۵م، *الأعمال الشعرية (مجلدان)*، بیروت: المؤسسة العربية للدراسات والنشر- عمان: دار الفارس.

البیاتی، عبدالوهاب. ۱۹۹۹م، *ینابیع الشمس؛ السیرة الشعرية*، دمشق: دار الفرقد.

البیاتی، عبدالوهاب. ۱۹۹۳م، *كنت أشکو إلى الحجر*، بیروت: المؤسسة العربية للدراسات والنشر- عمان: دار الفارس.

بیضون، حیدر توفیق. ۱۹۹۳م، *عبد الوهاب البیاتی أسطورة التیه بین المخاض والولادة*، بیروت: دار الکتب العلمیة.

الخیاط، جلال. ۱۹۳۰م، *الشعر العراقي الحديث*، بیروت: دار صادر.

الروضان، عبد عون. ۲۰۰۵م، الشعر العرب فی القرن العشرين، عمان: الأهلية.
الصراف، أحمد حامد. ۱۹۳۱م، عمر الخيام: عصره، سيرته، أدبه، فلسفته، رباعياته، بغداد: دار السلام.
فوزی، ناهدة. دون تاريخ، عبدالوهاب البیاتی حياته وشعره، إيران: منشورات كتاب صنوبر.
كامبل الیسوعی، روبرت ب. ۱۹۹۶م، أعلام الأدب العربی المعاصر، الطبعة الأولى، بیروت: الشركة المتحدة للتوزيع.
ندا، طه. ۱۹۹۱م، الأدب المقارن، بیروت: دار النهضة العربية.

مقالات

آریان، حسین و همکاران. بهار ۱۳۹۶ش، «بررسی تطبیقی لیلی و مجنون با اصلي و كرم آذربایجان»، فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی دانشگاه آزاد اسلامی واحد جیرفت، سال یازدهم، شماره ۴۱، صص ۵۹-۸۱.
انوشیروانی، علیرضا. بهار ۱۳۸۹ش، «ضرورت ادبیات تطبیقی در ایران»، ادبیات تطبیقی، سال اول، پیاپی ۱ دوره اول، صص ۶-۳۸.
فخر، غلامرضا. بی تا، «جستاری در مضامین مشترک در ادبیات فارسی و عربی با رویکرد ادبیات تطبیقی»، ادبیات تطبیقی، صص ۱۰۳-۱۲۲.
نظری منظم، هادی. بهار ۱۳۸۹ش، «ادبیات تطبیقی: تعریف و زمینه‌های پژوهش»، ادبیات تطبیقی، سال اول، شماره دوم، دوره جدید، صص ۲۲۱-۲۳۷.

Persian references

Agayani Chavoshi, Jafar, Siri in the scientific and philosophical thoughts of Hakim Omar Khayyam. Tehran: The Philosophy Society, 1358 AD.
Masaru, Moses, from the song of rain to the Psalm of Rose "Pioneers of Arabic Poetry", Tehran: Sokhan, 2002.
Haghighat, Abdolrafi, The Culture of Poets in Persian Language, Tehran: Arian Printing House, 1368.
Khayyam, Rubaiyat, Introduction: Ali Foroughi, First Printing, Tehran: Ismaili Publications, 1369.
Khayyam, Rubaiyat, To the Excellence of Mohammad Ali Foroughi and Ghasem Ghani, Tehran: Rawin Printing Co., 1321.
Khayyam, Rubaiyat, Correction of Jalaluddin Hemahi, Tehran: Homa Publication, Second Edition, 1367.

Shafiy Kotkani, Mohammad Reza [M. Raspberries]. Sinbad Singing, Tehran: Nil Publishing, 1355.

Shouli, Abdul Rahim, Hakim Omar Khayyam and his time, Tehran: Gothenburg Publication, 1353.

Doway, Ahmed, the function of tradition in contemporary Arabic poetry. Translated by Hossein Seyedi. Mashhad: Ferdowsi University, 2005.

Mohagher Shirovani, Fardin, and Shayegan, Hassan, A Look at Khayyam along with Rubaiyat, Tehran: Pooyash Publication, 1370.

Hedayat, Sadeq, Khayyam songs, Tehran: Amir Kabir Publication, Fourth Edition, 1342.

Yousefi, Gholam Hossein, Cheshmeh Roshan, Tehran: Scientific publication, 1369.

Arabic refrence

Abu Ahmed, Hamid, Abdel Wahab El Bayati in Spain, Beirut: The Arab Institution for Study and Publication, 1991.

Al-Bayati, Abdel Wahab, Poetic Works (two volumes), Beirut: The Arab Institution for Studies and Publishing, Amman: Dar Al-Faris, 1995.

Al-Bayati, Springs of the sun «Biography poetry» Damascus: Dar al-Farqd, 1999 .

Al-Bayati, I was going to stone. Beirut: The Arab Institution for Studies and Publishing, Amman: Dar Al-Faris, 1993.

Beydoun, Haidar Tawfiq, Abdel Wahab Al-Bayati The Myth of Taste between Labor and Birth, Beirut: Scientific Books House, 1993.

Khayat, Jalal, Modern Iraqi Poetry, Beirut: Dar Sader, 1930.

Al-Rawdan, Awn, Arab Poetry in the Twentieth Century, Amman: Al Ahlia, 2005.

Al-Sarraf, Ahmed Hamid, Omar Khayyam: His Age, Biography, Literature, Philosophy, Raba'iyat, Baghdad: Dar es Salaam, 1931.

Fawzi, Nahida, Abdul Wahab al-Bayati His life and poetry, Iran: Booklets of the pine tree, without a date.

Robert Campbell, Contemporary Arab Literature, Beirut: United Distribution Corporation, First Edition, 1996.

Nada, Taha, Comparative Literature, Beirut: The Arab Renaissance House, 1991.

publications:

Arian, Hossein et al., "A Comparative Study of Lily and Majnoun with the Original and the Cream of Azerbaijan", Journal of Comparative Literature Studies, Islamic Azad University, Jiroft Branch, vol. 41, Spring, 1396, pp. 59-81.

Anushirvani, Alireza, "The Necessity of Comparative Literature in Iran", Comparative Literature, First Year, First Series, Spring 2010, Pages 6 38.

Fakhr, Gholamreza, "An Investigation into Common Topics in Persian and Arabic Literature with the Approach of Comparative Literature", Comparative Literature, Belyat, Pages 103 122.

Regular Theory, Hadi, "Comparative Literature: Definitions and Fields of Research" Comparative Literature, First Year, Number Two, New Period, Spring 2010: p. 221 237.